

ای خدا جان را عطا کن آن مقام

نوای
 خوانسته ایم - نیز می توانند از این نعمت بهره برند و مذاق جان را از شهد کلام منظوم و مثنوی این دخت ذردانه‌ی استاد علم و عرفان، شیرین سازند.

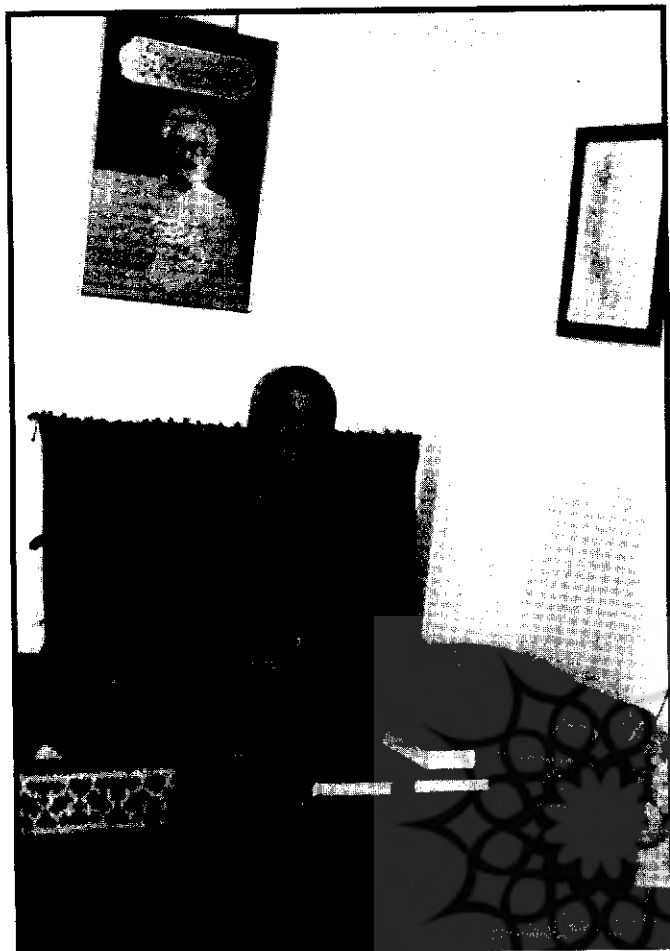
سرکار خانم مهدیه الهی قمشه‌ای فرزند حکیم و شوریده‌ی الهی، جاودان یاد حاج شیخ مهدی الهی قمشه‌ای و همیشه‌ی گرامی جناب دکتر حسین الهی قمشه‌ای با موسیقی فاخر و سنگین و متین آنس و الفتی دیرینه دارند و فضای سرای آنها همواره از آوای ملکوتی مرغان چمن هنر و فرهنگ اصیل ایرانی آکنده و عطرآگین بوده است.

کوقی اینچنین که در بستر عرفان و آهنگ فاخر فارسی پرورش یافته باشد بی‌تردید، در القای لطافت‌ها و ظرافت‌های پوشیده و پنهان بسی موفق‌تر است و این کیمیای سخن خانم مهدیه الهی است که مصداق نام شریف خویش است و ما، مدیون او که از سر لطف و کوچک‌نوازی فرصتی و رخصتی بخشید تا دمی چند به گلزار ادب و هنر سرزمین مان، به گلگشت و تماشا برویم. در یک بعدازظهر اسفند ماه و در هوایی کاملاً بهاری به حضور سرکار خانم مهدیه الهی قمشه‌ای رسیدیم تا لحظاتی چند در کلام با ایشان که پر بار از معنویت و صلابت و راستی است همراه شویم.

باشد تا شما نیز از خلاصه‌ی مطالب چندین ساعته که با نظر خود ایشان ویراسته شده بهره‌مند گردید.

موسیقی و ادبیات کهن با هم یک ارتباط بسیار مستقیم دارند. مولانا می‌فرماید:
 «ما همه اولاد آدم بوده‌ایم
 در بهشت این نغمه‌ها بشنوده‌ایم»
 «گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی
 یادمان آید از آنها اندکی»

سرکار خانم قمشه‌ای، هر کسی پوشیده نیست که جناب‌عالی ید طولایی در عرصه‌ی ادبیات دارید و در عین حال از علاقه‌مندان به موسیقی هستید لذا سخن خود را با این سؤال شروع می‌کنیم که موسیقی چه ارتباطی با ادبیات کهن ما دارد؟ در ارتباط با این سؤال بایستی عرض کنم که



«چيست می‌دانی نوای چنگ و عود
 أنت حسبی، أنت ربی یا دووود»
 «نیست در افسردگان ذوق سماع
 ورنه عالم را گرفته است این سرور»
 مولانا نوازنده‌ای داشته است به نام ابوبکر ربابی
 که سه‌تار (رباب) را بسیار نیکو می‌نواخته است. مولانا
 می‌گوید:

«ای مونس جان خواجه ابوبکر ربابی
 گر اهل دلی، چند پی نان و کبابی»
 باز در جای دیگری در دیوان شمس در ارتباط با
 قدرت ساز ابوبکر می‌سراید که:

«ای فتنه هر روحی کیسه بر هر جوهی
 دزدیده رباب از کف یوبکر ربابی را»
 این ابیات همه دال بر حضور موسیقی در ادبیات
 است، حافظ می‌فرماید:

«حدیث از مطرب و می‌گوی و راز دهر کمتر
 جوی
 که کس نگشود و نگشاید به یک بند این معما
 را»

دیگر شاعران نامی کشورمان مثل عطار، جامی،
 و... نیز در نهایت با موسیقی ارتباط داشتند. امیر خسرو
 دهلوی خودش نوازنده‌ی چنگ بوده و مردم را به
 وسیله‌ی موسیقی ارشاد می‌کرده است. در قرآن هم
 اشاره به صوت خوش، اشاره به صوت حضرت داود
 شده است. سعدی هم توصیه می‌کند که قرآن را باید
 به بهترین صوت خواند. موسیقی نیاز فطری انسان
 است و نه تنها انسان بلکه تمام موجوداتی که حیات
 دارند چه گیاه و چه حیوان تحت تأثیر موسیقی هستند.
 از نظر علمی هم ثابت شده که گیاهان با موسیقی بهتر
 رشد می‌کنند. در عربستان وقتی که برای شتر آهنگ
 حطی می‌زدند آنچنان سریع می‌رفت که در بین راه
 اصلاً احساس گرسنگی و تشنگی نمی‌کرد تا جایی که
 از حال می‌رفت. شاعر می‌فرماید:

«اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب
 تو خود چه آدمی که از عشق بی‌خبری»

در نهایت اساس و زیربنای ادبیات ما موسیقی
 است یعنی جایی که سخن قدرت خود را از دست
 می‌دهد آن وقت موسیقی زبان گویا است.

آیا می‌توان گفت که موسیقی و ادبیات مثل تار
 و پود قالی هستند که در هم تنیده‌اند و یکی بدون
 دیگری کامل نیست؟

بله دقیقاً در کنار هم هستند اصلاً ادبیات همان

موسیقی است. تماماً ریتم است مثلاً در دیوان شمس
 شما حقیقتاً همان ریتم و شور و نشاط و هیجانی را که
 در موسیقی هست در اشعار مولانا هم می‌بینید.
 ظاهراً شعر مولانا با سماع و موسیقی بیشتر
 عجین بوده است تا شعر حافظ یا سعدی و یا شعرای
 دیگر. جنابعالی چه نظری دارید؟

شاید علت هیجانی باشد که در برخورد با شمس
 به مولانا دست می‌داده است. در حقیقت مولانا از
 زمانی که با شمس آشنا می‌شود به شاعری و سماع و
 موسیقی روی می‌آورد. بهر حال ما در دیوان شمس این
 نوع موسیقی را می‌بینیم ولی در اشعار حافظ و سعدی
 با یک موسیقی ملایم مواجه می‌شویم و نه آن شور
 و هیجان و پایکوبی و چرخش و گردش که در شعر
 مولانا وجود دارد.

می‌شود گفت که شعر حافظ یک موسیقی درونی
 دارد و شعر مولانا یک موسیقی فراافکنی و برونی

و با خواندن شعر مولانا، ممکن است این احساس به وجود آید که ظاهراً شعر مولانا به عشق عرفانی نزدیکتر باشد.

شعر مولانا در حقیقت مصداق موسیقی است. اگر تصور کنیم شعر حافظ مفهوم موسیقی را تداعی می‌کند شعر مولانا خود، موسیقی ملموس است. ولی از منظر عرفان، هردو در یک سطح‌اند. شعرای بلندپایه‌ای چون عطار، حافظ، سعدی، مولانا و... از بُعد عرفان همه در اوج بودند و نمی‌توان گفت که یکی بر دیگری برتری دارد. به قول مولانا:

«گر تو صد سیب و صد آبی بشمری

یک شود گر آب آن را بفشری»

«در معانی تجزیه وفراذ نیست

در معانی قسمت و اعداد نیست»

«اتحاد یار با یاران خوش است

پای معنا گیر صورت سرکش است»

صورتها اختلاف دارد وگرنه حقیقت شعر مولانا همان عرفانی است که در شعر حافظ و یا در شعر سعدی است.

همه‌ی ما این حدیث معروف را شنیده‌ایم که «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد» و صدا که خود یکی از مظاهر زیبایی و خلقت و درواقع یکی از راههای شناخت و وصل به بیکران‌هی عشق و مبدأ نور است و از طرفی اساس موسیقی هم صداست. از این بُعد به نظر جنابعالی ارتباط بین موسیقی و عرفان چگونه است و آیا موسیقی می‌تواند یکی از تجلیگاههای عرفان باشد و به عبارتی آیا می‌توان ریشه‌ی موسیقی را در عرفان دید؟

اصلاً زبان موسیقی زبان عرفان است. چون زبان

عرفان پوشیده است و مستور. عارف می‌گوید:

«هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند»

عارف هرگز احوالات خود را بروز نمی‌دهد، آن راز الهی را در پرده می‌زند موسیقی هم در پرده نواخته می‌شود هردو در استتارند و مستور، منتهی در همان استتار هم زبانشان برای اهل آن قابل فهم است:

«آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته‌ها هست ولی محرم اسرار کجاست»

آنهایی که اهل اشارتند این اشارت را از موسیقی می‌گیرند و از آن عارف هم می‌گیرند و همان‌طور که شما اشاره کردید عرفان و موسیقی کاملاً با هم عجین شده‌اند.

همان‌طور که عرفان یک چیز کاملاً فردی و درونی

است موسیقی هم به نوعی همین‌طور است. یعنی همان‌گونه که عرفان حریم خاص خودش را دارد و نامحرم را به آن راهی نیست شاید بتوان گفت در موسیقی هم همین حالت وجود دارد که واقعاً گوش نامحرم از شنیدن آن سروش الهی محروم است و به قول حافظ:

«تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش»

که شاید بتوان این بیت را به تعبیری وصف حال موسیقی از نوع الهی و از نوع قدسی و پاک آن دانست.

بله درست می‌گویید، مولانا می‌فرماید:

«ای خدا جان را عطا کن آن مقام

که در او بی‌حرف می‌روید کلام»

«حرف و گفت و صوت را بر هم زنم

تا که بی این هر سه با تو دم زنم»

بی این هر سه می‌شود موسیقی که زبان ندارد ولی زبان دل را تداعی می‌کند.

دوباره برمی‌گردیم به ارتباط بین شعر و موسیقی. از یک منظر می‌توان هردو را دارای یک شأن و منزلت دانست چراکه هردو در واقع دو روی یک سکه‌اند و از یک مبدأ وحی الهام می‌گیرند. حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا اینها لازم و ملزوم یکدیگرند و یا اینکه یکی بر دیگری اولویت دارد؟

در نهایت هیچیک بر دیگری ارجحیت ندارد بلکه این دو لازم و ملزوم هستند یعنی دو برادرند از یک پدر و مادر و فقط فرمشان فرق می‌کند. وگرنه اساس و نقش و رسالتشون هردو یکی است در عین حال موسیقی بدون شعر نمی‌تواند کاملاً روی پای خود بایستد و شعر هم بدون موسیقی نمی‌تواند.

یعنی امکان جایگزینی وجود ندارد و یکی نمی‌تواند وظیفه‌ی دیگری را انجام دهد؟

نه چنین امکانی وجود ندارد و خللاً آن را می‌توان کاملاً احساس کرد. موقعی که یک ساز دلنشین را می‌شنویم دوست داریم آوازی را هم که بتوانیم احوال آن موسیقی را بیشتر تداعی کند در کنار آن بشنویم. شعری را که یک موسیقی‌دان انتخاب می‌کند باید همان احوالات عرفانی را داشته باشد و ما می‌بینیم الان سالهاست که خواننده‌های خوب ما سعی‌شان بر این است که زیباترین شعر شعرای بزرگ را انتخاب کنند. موقعی که آقای شجریان می‌خواند که: «سرو چمن من چرا میل چمن نمی‌کند» و یا می‌گوید که:

«ساقی سیم ساق من گر همه دُرد می دهد
 کیست که همچو جام می جمله دهن نمی کند»
 این جوهر عرفان است. تمامی این الفاظ پر شده
 است از آن حقیقت، از آن عشق و از آن لطافت عرفان.
 موقعی که این شعر با این جوهر عرفان است تمامی
 این الفاظ پر شده است از آن حقیقت، از آن عشق و
 از آن لطافت عرفان. موقعی که این شعر با موسیقی
 عجین می شود و در کنار هم قرار می گیرند آنوقت
 هست که واقعا برای شنونده احوال خوشی را ایجاد
 می کند. به همین دلیل است که این دو همیشه در کنار
 هم و در خدمت هم هستند. مثل ارتباط شعر و خط.
 شعری که به هنر تذهیب و خطاطی آراسته شده باشد
 لطافت معنایی شعر نمود بیشتری پیدا می کند.
 عده ای معتقدند که اثر هر کدام از شعر و موسیقی
 به تنهایی بیشتر خواهد بود ولی وقتی با هم باشند هر
 کدام اثر دیگری را تحت الشعاع قرار می دهند؟
 نه این طور نیست بلکه مکمل هم هستند و همدیگر
 را به کمال می رسانند. همان طور که شما می بینید که
 خط زیبا مکمل یک شعر است و آنرا به کمال می رساند
 موسیقی هم در حقیقت کلام را به کمال می رساند.
 چرا در فرهنگ ما ادبیات موسیقی کمرنگ است
 و چه باید کرد تا ادبیات موسیقایی در جامعه جایگاه
 واقعی خودش را پیدا کند؟
 اولین مسئله این است که برای جوانها تبلیغات
 درستی صورت نمی گیرد. هرچند در سالهای اخیر
 گرایش جوانان به موسیقی بیشتر از گذشته است و
 موسیقی عرفانی و اصیل ما نیز خیلی مورد استقبال
 جامعه قرار گرفته است ولی بایستی حتی المقدور در
 موسیقی از شعر خوب استفاده شود و هر کسی نیز
 به عنوان هنرمند عرضه نشود یعنی جایگاهی نباشد که
 هرکسی بتواند به عنوان سره با ناسره یکی باشد. به
 قول حافظ:
 «جای آن است که خون موج زند در دل لعل
 زین تغانین که خزف می شکند بازارش»
 بسیار مایه ای تأسف است که فردی که از موسیقی
 به معنای واقعی هیچ نمی داند و صلاحیتی ندارد
 ساز به دست گیرد و یا آوازی بخواند و رسانه ها هم
 حمایت کنند! نقش رادیو و تلویزیون بسیار مهم است
 و می بایست بهترین گزینش ها را داشته باشند. بنده
 خودم همیشه در کنار استادان خوب موسیقی بوده ام
 یعنی اگر سازی شنیدم ساز یک استاد خوب را شنیدم.
 سه تار استاد ذولفنون - نی استاد کسایی - پیانو استاد

انوشیروان روحانی - ویولون استاد همایون خرم که
 من در دفتر شعر هم اشاره به هنرمندان کرده ام. من
 خودم علاقه زیادی به موسیقی دارم و به شدت تحت
 تأثیر موسیقی هشتم من اولین باری که صدای سازی
 را شنیدم احساس کردم که دارم در آسمانها پرواز
 می کنم.»

**اولین بار که شما موسیقی شنیدید و تحت تأثیر
 قرار گرفتید چه زمانی بود؟**

موسیقی را که گاه و بیگاه می شنیدم، ولی اولین
 بار شاید ۲۰ سال پیش بود که با ساز سه تار استاد
 ذولفنون به قیدری تحت تأثیر قرار گرفتم که واقعا
 احساس کردم از همه ی تمینات دنیوی و این آب و
 خاک رها شده ام. موسیقی خوب حقیقتا تأثیر عمیقی
 بر روح انسان دارد.

با توجه به گستردن موسیقی در جامعه و گرایش
 جوانان به آن، یک نوع نگرانی هم در کنار آن وجود
 دارد که آن بحث ابتدال است در موسیقی و به نوعی
 هم در شعر. چگونه است که چیزی که از روح والای
 انسانی نشأت می گیرد چطور می تواند دچار ابتدال
 گردد؟

لرزم از روح والای انسانی نشأت نگرفته است
 زمانی که حافظ می فرماید:

«دل نشان شد سختم تا تو قبولش کردی

آری آری سخن عشق نشانی دارد»

و یا مولانا که می فرماید:

«خوش نشین ای قافیه اندیشه من

قافیه دولت تویی در پیش من»

در شعر و یا موسیقی بایستی آن ارتباط مستقیم با
 مبدأ آفرینش احساس شود و از آنجا باید الهام پذیرد.
 بدیهی است که عرفان جدای از موسیقی نیست. کسی
 که عارف است به طور یقین علاقه مند به موسیقی است
 و با موسیقی هم آشنایی دارد. مرحوم پدر دستگاهها
 را خوب می شناختند و بعضی اوقات از برادر بزرگم که
 صدای بسیار خوبی هم داشتند می خواستند که مثلا
 در دستگاه فلان بخواند. در هر صورت من معتقدم،
 نمی شود کسی بگوید من عارفم و گرایشی به موسیقی
 نداشته باشد. شبی در حضور آقای عثمان خوافی من
 شعری را در رابطه با موسیقی خواندم. بعد از خواندن
 این شعر آقای عثمان که به قول خودشان به شدت
 تحت تأثیر شعر قرار گرفته بود سازش را برداشت و
 چنان دوتاری زد که همه را منقلب کرد. حال شاید
 این زخمه های ساز هم نتواند همه ی احوالات نوازنده

بهرحال نشست و ماجرا ختم شد. بعد استاد نی را برداشت و زد. بعد از اتمام ساز استاد، آقای کیس که به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود و به شدت گریه می‌کرد رفت و روی پای استاد افتاد. او آنچنان تحت تأثیر ساز استاد قرار گرفته بود که من حیرت کردم که یک آمریکایی اینقدر تحت تأثیر قرار گرفته است. بهرحال این نشانگر آن است که موسیقی چقدر می‌تواند در ما احوال خوش ایجاد کند حتی آن اشکی هم که در اثر شنیدن موسیقی ریخته می‌شود. شاعر می‌فرماید:

«تلخ بود غم بشر این غم عشق چون شکر

این غم عشق را دگر هیچ به چشم غم مبین»
 به‌طور کلی باید گفت هنر، زبان مشترک بشریت است. ما انسانها در قسمت هنر نیاز به زبان نداریم این زبان احوال انسانها را منتقل می‌کند. لازمان و لامکان هم است. از بدو خلقت موسیقی نیاز فطری ما انسانها بوده و تا زمانی که انسان وجود دارد نیاز به موسیقی را نیز احساس می‌کند.

آیا تحولات سیاسی و یا تحولات بیرونی می‌تواند تأثیری در سیر درونی موسیقی داشته باشد؟

من معتقدم که موسیقی چندان تحت تأثیر تحولات سیاسی نیست اما روح یک جامعه را می‌توان در موسیقی آن دید به‌عنوان مثال موسیقی هند موسیقی غم‌انگیزی است چون مردمش فقیر و سختی کشیده‌اند. حال آن جامعه با توجه به این احوالات اجتماعی موسیقی خاص خودش را دارد و یا موسیقی سرخپوستان آمریکا که نمایانگر تمام سختی‌ها، ظلم‌ها و مشکلاتی است که گریبان‌گیر آنها است. و یا موسیقی ایرانی که آیین‌های تمام‌نمای فرهنگ، خواسته‌ها و نیازها و آن شادی و غم ایرانی است. در هر حال احوالات یک جامعه در موسیقی آن جامعه بی‌تأثیر نیست. آنچه که مهم است حمایت نهادهای دولتی از موسیقی است. البته مردم در جای خود ارزش هنر و هنرمند را می‌دانند و همیشه مورد حمایت خود قرار داده‌اند. مهمترین است که مراکز دولتی هر چند که موظفند کار سیاسی هم بکنند ولی در عرصه‌ی هنر موسیقی می‌بایست به نفع موسیقی تجدید نظر و مصالحه کنند.

با تشکر از این که وقت ارزشمندتان را در اختیار ما گذاشتید.

من هم برای شما و مجله‌تان آرزوی موفقیت می‌کنم.



را منتقل کند مثل اشعار حافظ که فقط گوشه‌ای از احوالات عرفانی شاعر در آن متجلی شده است. این است که ظرف و یا به‌طور کلی تکنیک، قابلیت بیان آن حالات روحانی را ندارد ولی البته بی‌تأثیر هم نیست و یا در ونکوور کانادا که در همان زمان استاد کسایی هم به ونکوور تشریف آورده بودند، یک روز بعد از ظهر به همراه برادرم و چند نفر دیگر از دوستان جهت دیدار استاد به محل اقامت ایشان رفتیم.

همراه ما یک آمریکایی به نام آقای کیس بود که به مدت ۳۰ سال در ونکوور ساز نی می‌زد. به محض ورود به منزل استاد، آقای کیس بدون سلام رفتند و روی صندلی بالای اتاق نشستند استاد هم با آن شوخ‌طبعی اصفهانی‌اش گفتند که «ببینم پدرت سلام کردن بهت یاد نداده».

آقای کیس که متوجه صحبت استاد نشده بود مرتضی برادرم خیلی محترمانه برایش ترجمه کرد.